[323] وله: از دوری راه خویشتن کن یادی * آماده ز بهر سفرت کن زادي در راه طلب چو خفتهء ای غافل * بر خیز که از قافله دور افتادی وله: بر خیز چه خفتهء رفیقان رفتند * غافل چه نشستهء عزیزان رفتند خندان منشین که جمله یاران عزیز * با سوز دل ودیدهء گریان رفتند وله: إي بندهء طول أمل وحرص وحسد * فردا است که أعضای تو از هم ریزد این سر که زباد نخوت امروز پر است * تا چشم زني بود پر از خاك لحد وله: تا چشم زنی رسیده وقت سفرت * فردا است که در جهان نماند أثرت بر روی زمین خرام وغفلت تاكي * از زیر زمین مگر نباشد خبرت وله: از وادی معصیت بیا زود گذر * کین مرحله راهست بسی خوف وخطر گوئی که کنم توبه پس از پیریها * از مرك جوانان مگرت نیست خبر ؟ وله: سالك هوس عالم بالا نکند * پابند ألم ز پای دل وا نکند هر دل که زیاد مرك معمور شود * حقد وحسد وحرص در اوجا نکند وله: خواهی نشود گلشن دل چون بیشه * برکن تو نهال حرص را از ریشه بر پای درخت أمل وحرص وحسد * پیوسته زیاد مرك میزن تیشه وله: أي طالب سیم وکیمیای اصغر * آموز زمن تو کیمیای أکبر در بوته یاد مرك خود را بگداز * تا خاك دلت شود طلای احمر
